

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Historical

تاریخی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی  
برلین، ۴ اگست ۲۰۰۹

## Afghanistan

Hidden Treasures from the National Museum, Kabul

"خزانه های پنهان (گم شده) موزیم کابل"

در نیویارک

(بخش سوم)



نویسنده مقاله در پیش روی رواق راست "موزیم متروپولتن آرت" نیویارک، که با اعلان "نندارتون افغانستان"، مزین گشته است.

خاکه و خامکوک آنچه درین نوشته تقدیم میگردد، به تاریخ ۲۶ جون ۲۰۰۹ در نیویارک ریخته، ولی نسبت تراکم کار کنار گذاشته شد. حالا که اندک فرصتی دست داده است، به ترتیب و تکمیل آن پرداخته و با تحفه های زرینه قدیم وطن، تقدیم حضور اشرف خواننده پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" اش مینمایم. در دو بخش اول که به تاریخ ۱۹ و ۲۵ جون ۲۰۰۹ در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" افتخار نشر یافتند، به عمومیات پرداختم؛ از عظمت ساختمان موزیم و آثار فخیم و نهماری که در آن نگهداری میشوند. در آنجا از نمایشگاه ها و باصطلاح زیبایی پشتو "نندارتون" های مهمان نیز حدیث رفته بود.

چنانکه در بخش اول متذکر گردیدم، نندارتون آثار عتیقه موزیم ملی افغانستان به روز ۲۳ جون ۲۰۰۹ به روی عامه باز گردید و من از همان گُل صبح در آنجا بودم: در هفت اتاق خرد و بزرگ آثار افغانستان را به نمایش گذاشته بودند و اتاق آخرین به حیث فروشگاه تعبیه شده بود، که در آن کتب مربوط به آثار تاریخی افغانستان به فروش میرسید و چند کتاب دیگر و سی دی ها و وی دی های مربوط به سرنوشت خوب و خراب موزیم کابل و آثار تاریخی در چندین نقطه افغانستان. محصولات دستی افغانستان نیز به فروش میرسید.

در مرکز توجه این اتاق، موزیک تیبیک افغانی طنین می انداخت و گوشها را مینواخت. نوای دلنواز "ریاب"، که گویند مقوی قلب است، آدم را میبرد به وطن و غوطه ور میساخت در همان حال و هوا. لحظه ای چشمانم را پُت کردم، تا مگر فکر کنم که در وطنم و در حضرت کابل و در کوچه کوچه اش قدم میزنم؛ و خصوصاً در همان کوچه های تنگ و ترش کابل قدیم و اینکه چرا همین کوچه ها با وجود همه نابسانانها، هنوز هم در دل ما عزیز اند؟ شاید کسی باور نکند، اما آنکه پرورش یافته همان "کوچه تنگی" هاست و در همان هوا و فضاء کلان شده است، شهرها و خیابان های مشهور و آراسته جهان در مقایسه با کابل و کوی و برزن خاک آلود و کهنه آن، در نظرش، بی نور و نمک جلوه می نمایند. این حدیث را کسانی که پرورده همان فضاء و محیط نیستند، به مشکل می توانند دریابند. بلی؛ شاید قهقهه هم بخندند، اگر کسی بگوید که:

همان گذرهای تنگ و تاریک "بارانه" و "شترخانه" و "شوربازار" و "سنگتراشی" و "هندو گذر" و "دروازه لاهوری" و "اهنگری" و "خرابات" و "تخته پل" و "عاشقان و عارفان" و "بالا قلعه" و "چاه رهداری" و "سه دکان عاشقان و عارفان" و "کوچه قاضی" و "درخت سنگ" و "دیوان بیگی" و "گذر وزیر" و "چنداول" و "سه دکان چنداول" و "گذر گدزی" و "سنگ کشها" و "تیلی گذر" و "کاهفروشی" و "کتابفروشی" و "پخته فروشی" و "بابای خودی" و "باغ نواب" و "بوریا بافی" و "بالاجوی" و "قلعه هزاره ها" و "تتور سازی" و "سراجی" و "چارباغ" و "باغ عمومی" و "توپچی باغ" و "باغبان کوچه" و "خوابگاه" و "ریکاخانه" و "خیابان" و "ده افغانان" و "اندرابی" و "پایان چوک" و "باغ علیمردان" و "مراد خانی" و ... ؛ و کوچه های مُعَنْبَری (۳) چون "کوچه سک بچه ها" و "گلاب کوچه" و "کوچه سوتنه پای ها" و "کوچه اچکزانی ها" و "کوچه موصلی ها" و "کوچه ملاغلام" و "کوچه میانجی" و "کوچه سردار جانخان" و "کوچه علیرضا خان" و "کوچه مرده شوی ها" و "کوچه بتگر" و "کوچه چقورک" و "کوچه فرمولی ها" و غیرهم، عزیز تر اند از "شانز الیزه" Champs-Élysées پاریس و "کو دم" (Kurfürstendamm) Ku-Damm برلین و "وال ستریت" Wall Street نیویارک و "ولی عصر" تهران!!!

بلی وطندار گُلیم! کسانی که پرورده همان محیط و همان فرهنگ قشنگ و روحپرور و فرحتزای کابلی اند، این سخن را از دل و جان می پذیرند. و اگر باور ندارید، بروید و اشعار آبدار فخر الشعراء، استاد "اسیر" را مرور نمائید. استاد اسیر ضمن دهها پارچه شعر نغز ازین نکته حدیث ها میگوید، مثلاً فرماید:

اگر حُب وطن ای دوستداران رکن ایمانست  
به این شکرانه می گویم، نمیدانم چه میگویم  
گه از خواجه صفا، گه چلستون و گاه چنداول  
گه از بارانه می گویم، نمیدانم چه میگویم

و نشاند دیگر شعرای بی شمار و دلسوزی را که پیراهنی چند را در همان فضاء و در همان محیط کهنه، مگر بسیار صمیمی و بی آرایش، کهنه کرده اند. و چه سحرآسا فرمود جناب الحاج خلیل الله ناظم باختری:

ای وطن قریبان گُرد و خاک تو  
بهتر از خاک تو دیگر خاک نیست  
سُرمه چشمان "ناظم" می شود  
گُرد و خاکت در خور افلاک نیست

و نیز چه زیبا سرود، جناب نعمت الله مختارزاده، شاعر آزاده و پرکار افغان که:

## فخر زمین، میهنم افغان ستان نیست به مثلش به خدا، در جهان

سخن به درازا کشید و از اصل موضوع به فرسخ ها دور افتادیم؛ برگردیم به همانجا که شروع کرده بودیم: چنانکه آمد، در دو بخش اول به عمومیات پرداختم؛ از عظمت ساختمان موزیم و از آثار با عظمت و منحصر به فردی که در آن نگهداری میشوند. از "نندارتون های مهمان" نیز سخن رفته بود. سرپرست نندارتون آثار تاریخی افغانستان در تمام چهار موزیم امریکائی - که شرحش در بخش اول گذشت - ، باستان شناس معروف امریکائی، داکتر "فریدریک هیبرت" Fredrik T. Hiebert است، که از قرار معلوم بین امریکا و افغانستان در رفت و آمد میباشد. از بخت میمون زمینه صحبت با وی میسر گشت و توانستم معلوماتی از وی بدست آورم. ازش پرسیدم که:

وضع موزیم کابل در چه حال است؟ آیا همان تعمیر سابق موزیم احیاء و اعمار مجدد میگردد، یا اینکه بالأخره موزیمی جدید و لایق شأن آثار عتیقه افغانستان، مد نظر گرفته شده است؟

گفت: فعلاً همان ساختمان قدیم زیر کار بوده و بزودی دوباره فعال میگردد. اما تعمیر جدیدی هم در نظر گرفته شده است، که قرار است در منطقه "ستیشن سرویس" (بس ستیشن) سابق آباد گردد. و من ندانستم، که مرادش از "ستیشن سرویس" سابق، همان است که در "زنده بانان" و به سرمایه "آفتاب الدین خان و مهتاب الدین خان" (برادران) بناء گردیده و اولین خدمات حمل و نقل شهری شهر کابل را به عهده گرفته بود، و یا "ستیشن سرویس های برقی" که در دوره زمامداری داوود خان و در مقابل سیلوی مرکزی، فعال ساخته شده بود؟

گفت: « فعلاً مشکل اساسی، فعال ساختن موزیم ها نیست، بلکه پیش از همه، باید پرسونل لازم برای نگهداشت فنی و آبرومندانۀ این آثار، تربیه گردد.»

گفت: « به همین منظور دو نفر از کارمندان موزیم کابل، همین حالا در نیویارک بسر برده و مصروف فراگرفتن دروس اساسی میباشند.»

(بحیث معترضه، یادآور میشوم، که بتاريخ ۲۳ جون، زمینه مهیا گشت تا همراه این دو هموطن گرامی خود داخل صحبت گردم، که شرحش را در جای دیگر این مقاله می آورم.)

ازش پرسیدم که چرا "طلا تپه" را در سخنان خود همیشه به شکل "طلایا تپه" Tillya Tepe تلفظ میکند؟ در جواب گفت:

« وقتی داکتر "سری یانیدی" این آثار را از زیر خاک کشید، آنها را همین طور نامگذاری کرد، و من به منظور حفظ همان "ثبت تاریخی"، آنرا نیز همین قسم تلفظ میکنم. مگر وقتی که در افغانستان و با افغانان باشم، تداول افغانی آن را و همان طوری که در بین افغانان رایج است بکار میبندم؛ یعنی به شکل "طلا تپه" Telaar Tapa.»

البته شرح داکتر هیبرت موجب افناع من نبود، مع هذا نخواستم در زمینه با وی و در آن وقت بسیار ضیق و تنگ به بحث پردازم.



حین باز کردن یکی از سیف های بی کلید، از طریق "ولدنگ" - اپریل ۲۰۰۴  
(عکس "نشنل جیاگرافیک")

درین عکس دو نفر باستان شناس سرشناس خارجی، بحیث شاهدان و مؤیدان. متخصص، حضور دارند: - پروفیسر "ویکتور سری یانیدی" روسی - کاشف و حفار آثار "طلا تپه" در سال ۱۹۷۸ - مرد سرسفید در صف اول، نفر دوم از طرف راست

- داکتر "فردریک هیبرت"، باستان شناس امریکائی، کارمند "نشنل جیوگرافیک" - نفر اول در صف دوم، از طرف راست در پهلوی چپ سری یانیدی، جناب "عمر خان مسعودی" و در طرف چپ وی، داکتر سید مخدوم رهین، وزیر اطلاعات و کلتور همان وقت، ایستاده اند.

در عکس تعدادی از مأموران "موزیم کابل" دیده میشوند، که تحت سر پرستی محترم "عمر خان مسعودی"، در نجات فداکارانه و قهرمانانه این گنجینه بی بها، سهم داشتند و نام های گرامی خود را در تاریخ وطن بخت زرین ثبت نمودند.

گفت: « از داکتر "سری یانیدی" هم دعوت شده بود، تا در مراسم افتتاح نمایشگاه آثار افغانی اشتراک نماید. ولی وضع صحی او حتی اجازه پرواز را نمیدهد، چه رسد به اینکه به سفرهای دور و دراز بپردازد.»  
از سخنان داکتر "هیبرت" معلوم گردید، که او و پروفیسر "سری یانیدی"، این دو دانشمند امریکائی و روسی، گویا دوستی نزدیک بهم رسانیده اند.

در دم مدخل نندارتون به خط جلی نوشته بودند، که: "عکاسی آثار ممنوع است".  
با وجود عدم مهارت در عکاسی، کمره ای را با خود برده و در نظر داشتیم، که عکسهای دست اول از این آثار گراند قدر وطنم بردارم، مگر خواندن لوحه آب سردی بر احساسات گرم ریخت و پلان دور و درازی را که در مخیله پرورده بودم، به یک طرفه العین برهم زد. اما گفته اند که خداوند یار بی کسان و مجیب الدعوات است و این نکته یکبار دیگر برایم محرز گشت. چون با دو هموطن عزیزم که مأمور موزیم کابل میباشند و در همان روز اول در آنجا حضور داشتند، زمینه آشنائی، مذاکره و تبادل نظر میسر گشت. ایشان اجازه فوق العاده عکاسی را برایم دادند، که من از ایشان خیلی شکرگزارم. در همان لحظاتی که تحت نظارت یک نفر موظف به عکسگیری مصروف بودم، دو تیم عکاسان نیز عکسبرداری میکردند، یکی از "صدای امریکا" و دیگر از کدام مؤسسه نامدار دگر. البته هر دو تیم اجازه فوق العاده را برای عکاسی گرفته بودند.

آثار باستانی افغانستان، که در این نندارتون به نمایش در آمده اند، مربوطند به "تپه فلول"، "آی خانم"، "بگرام" و "طلا تپه" که در نزدیکی شیرغان قرار دارد.

### تپه فلول :

"تپه فلول" ("فلول" با واو مجهول و بر وزن "کلول") در فاصله وسطی بین بگرام و آی خانم قرار دارد. قدیمترین آثاری که درین نندارتون دیدم، آثاریست از زر ناب، که از "تپه فلول" بدست آمده و قدمتی دارد که مربوط است به ۲۲۰۰ الی ۱۹۰۰ قبل المیلاد.



ادوات زرینه "تپه فلول" با قدمت حدوداً چهار هزار ساله (عکاسی معرفی)

### بگرام :

در کولکسیون بگرام، آثار متنوع از شیشه باب تا اشیای سفالی و برونزی و عاج و غیره دیده میشود. از نظر من، جالب ترین اثر مکشوف بگرام، عبارت است از یک صراحی عجیب سفالی، که عکسش را از نظر خواننده ارجمند می گذرانم. چنان که در عکس دیده میشود، دهان زن عبارت است از دهن (نوله) صراحی و چوتی. موهایش، دسته آن :



صراحی آب از سفال پخته متعلق به آثار بگرام - قرن دوم عیسوی  
(عکاسی معروفی)  
دهن زن عبارت است از دهن (نوله) صراحی



اتاق اول نندارتون آثار باستانی افغانستان در "موزیم متروپولتن آرت" نیویارک  
مشتمل بر آثار "تپه فلول" و "بگرام" (عکاسی معروفی)



مجسمات ساخته از عاج، مکشوفه بگرام (عکاسی معروفی)

## طلاتپه :

بیشترین آثار و گویا "چشم و چراغ" این نندارتون را پارچه های زرینه "طلاتپه" تشکیل می دهند. "گنجینه های پنهان" یا "گنجینه های مفقود" و یا "گنجینه های بازیافته"، منظور از همین آثار است، که بیست و پنج سال ازگار مفقود الاثر بود و کسی باور نمی کرد که افغانستان و جهان در تصرف دوباره این گنج بی نظیر آید. همان بود، که معجزه ای رخ داد و چشم جهانیان هراسان و نگران را روشن گردانید. پیدا شدن دوباره این "خزانة غیبی" در واقع بشارتی بود به باستان شناسان و جهان باستان شناسی، ولی از همه اولتر بشارتی بود برای افغانستان محبوب و خود مردم ما، که وارث و میراثخوار برحق اجداد و نیاکان خود و فرهنگ ایشان اند.



پارچه های زرینه از گنجینه "طلاتپه" (عکاسی معروفی)

چنانکه تذکر رفت، در همان روز ۲۳ جون ۲۰۰۹ که نندارتون موزیم ملی افغانستان در "موزیم متروپولتن آرت" نیویارک دایر گردید، زمینه مذاکره با دو تن از موظفان افغانی این گنجینه باستانی، که ماموران موزیم کابل میباشند، میسر گردید. با ایشان سخن بسیار در میان گذاشته شد، از جمله اینکه :

– به نمایش گذاشتن آثار باستانی در خارج از کشور مالک، به هیچ صورت خالی از خطر بوده نمیتواند و امکان موجود است، که بر اثر سقوط طیاره حامل این آثار، یک گنجینه عظیم فرهنگی و یک سرمایه بی بهای تاریخی یک مملکت در آن واحد به باد فنا داده شود. همان طوری که انتظار میرفت، هیچکدام از آن دو برادر وطندارم، جواب قناعت بخش ارائه کرده نتوانست. من در بخش اول این مقاله اندک روشنی بر موضوع انداخته و گفتم، که مسؤلیت چنین امر خطیر را هیچ کس و هیچ مرجعی، نمیتواند و نشاید بدوش بگیرد. از همین سبب من شخصاً با دایر کردن چنین نندارتونها در خارج، جداً مخالف میباشم.

– سوال دوم متوجه نجات آثار "طلاتپه" بود، که ضمن آن رول "ناجیان" این آثار مطرح گردید. گفتند، کارکنان موزیم، همه درین حرکت سهم داشتند و یکی از آن دو عزیز، آهسته زیر لب فرمود: « رول نجیب بارز بود.» و مرادش داکتر نجیب بود. در هر صورت این آثار را در گاوصندوقهای آهنین و باصطلاح امروزی "سیف ها" جای داده و همه را بردند و در تحویلخانه های "د افغانستان بانک"، که در ارگ ظاهر شاه موقعیت داشتند، دفن کردند. از برکت چنین یک عمل فداکارانه و قهرمانانه است، که افغانستان عزیز، لله الحمد ازین نعمت تاریخی و سوغات بی مثال نیاکان ما محروم نگردید.

## یک نکته قابل تذکر:

باید پرسید، که آیا آثار "طلاتپه" مربوط به "سران بادیه نشین" است، چنانکه در کتاب "نشنل جیاگرافیک" آمده است و یا اینکه این آثار متعلق به "خاندان شاهان کوشانی" بوده است؟؟؟ من از مقاله استاد علامه، احمد علی کهزاد، استمداد کرده و همان را مدار اعتبار قرار میدهم. به قرار مقاله علامه مرحوم کهزاد زیر عنوان "امپراتوری کوشانیان" (کابل، ۱۳۱۷) که بخش "کتابخانه ها"ی پورتال AA-AA را مزین ساخته است، دوره "شاهان کوشانی" از حدود سال ۵۰ پیش از میلاد تا اخیر قرن پنجم میلادی، مدت شش قرن را در بر میگیرد. بدین ترتیب، ادعای "نشنل جیاگرافیک" منتفی گردیده و محقق میگردد، که آثار "طلاتپه" مربوط با "شاهان کوشانی" افغانستان است. البته باید گفته شود، که خاندان کوشانی(۱) در اصل خود، بادیه نشینانی از قبایل "یوچی" یا "سیتی" بوده اند، که از

ماورای جیحون به "آریانا" - افغانستان قدیم - سرزیر گشته، در همین سرزمین متوطن شدند و بعدها زمام اداری کشور را بدست گرفتند و شش قرن شاهی نمودند. پهنای دوره کوشانیان و متعلق بودن آثار "طلائی" به قرن اول و دوم میلادی میرساند، که این آثار، در جوش حکمروائی کوشانیان بمیان آمده است، که ایشان را در همین برهه زمان، به هیچ صورت نتوان "کوچی" و "بیابانگرد" خواند.

### نکته ای را که نباید هیچ گاه از یاد برد:

چنانکه میدانیم، ممالک استعمارگر بسا آثار ممالک زیر نفوذ خود را به یغما برده اند. و از بخت سعید - و باصطلاح جدید "خوش بختانه" - که همه را صحیح و سالم در موزیم های خود و زیر نام و نشان اصلی آنها، نگهداری کرده و به نمایش گذاشته اند. در ذیل دو عکس از "گنجینه آمودریا" را که در "برتش میوزیم" British Museum در لندن محافظه میگردند، از حضور خوانندگان پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" میگذرانم.



از "گنجینه آمودریا" در "برتش میوزیم"، لندن



از "گنجینه آمودریا" در "برتش میوزیم" لندن

در بخش بعدی نکاتی دیگر با عکسهای بیشتر و دست اول آثار این نندارتون، عرضه خواهد گردید.

### توضیحات:

1 - در زمان تحصیل در "پوهنتون تخنیکي برلین" Technische Universität Berlin (TU-Berlin)، با طیفی از محصلان خارجی از ممالک بی شمار آشنا شده و دوستی ها بوجود آمد، که بعضاً تا به امروز ادامه دارد. یکی از دوستان آن زمان که از کوریای جنوبی بود، در مورد کلمه "کوشان" چنین گفته بود:

"کوشان" یعنی "کوه بلند". چون در زبان های سیتی - از جمله زبان چینائی - "کو" در معنای "بلند" و "شان" به معنای "کوه" است. و "تیان شان" که در چین قرار دارد، معنای "کوه پخج" (کوه پست) را میدهد. یعنی که "کوشان" و "تیان شان" معنای مقابل هم قرار دارند، چون اولی معنای "کوه بلند" و دومی معنای "کوه پست" را دارد. کوشانی ها مردمانی بودند که از مناطق کوهستان بلند و از طریق ما وراء النهر (۲) سرازیر گشته و وارد سرزمین آریانا و باختر گردیده بودند.

البته "کوشان" کلمه دری نیز هست، چون "صفت فاعلی" از مصدر "کوشیدن" است. به حساب زبان دری "کوشان" یعنی "کسی که همیشه بکوشد و یا در حال کوشیدن باشد".

۲ - در شماره ۹۹ "کابل ناتھ" (جولای ۲۰۰۹) نوشته ای زیر عنوان "غزنوی ها" جلب نظر کرد، که اخیراً از منابع خارجی بدست هموطن گرانقدری بنام "انجنیر براتعلی فرهید" ترجمه گردیده است. صرف نظر از اینکه با محتوای این نوشته از بعضی جهات نمیتوان موافق بود، در پراگراف اول مقاله از "ترانزوکسانیا" سخن رفته است. به استحضار هموطن گرامی خود میرسانم که "ترنس اوکسانیا" که کلمه یونانی میباشد، عبارت از "سرزمین های ماورای جیحون" یا "آن طرف دریای آمو" و به اصطلاح شیرین دری "پار دریا" میباشد، که اعراب آن را به نام "ما وراء النهر" یاد کردند و مراد از "نهر" همانا "دریای آمو و جیحون" است. یونانیان "دریای آمو" را Oxus نامیدند، همان قسمی که "دریای سندھ" را "Indus" (Ἰνδός Indos) خواندند، که بعدها هر دو کلمه یونانی وارد زبان های فرنگی گردید و امروز فرنگیان، "دریای آمو" را منحصرأ بنام "اکسوس" (آکسس) و "دریای سندھ" را منحصرأ به نام "اندوس" (اندس) یاد میکنند.

کلمه Transoxania که ترکیب یونانی میباشد، لغتاً در معنای "آن طرف دریای آمو" ، "ماورای جیحون" و "پاردریا"ست. قابل یادآوری میدانم، که اعراب "دریای آمو" را "جیحون" نامیدند. بعد ها کلمه "جیحون" مگر مطلقاً در معنی "دریا" هم بکار رفت؛ چنانکه حضرت مولانا در دیوان شمس تبریزی، فرمود:

دل سیر نمیشود به جیحون ها      ما را به سقا چه میفریبی تو؟

در زبان عوام کابلی وقتی به کس که پُر بخورد، گویند "فلانی جون واز کده" (فلانی جون باز کرده است) و "جون" مراد از "جیحون" است، که وصفش گذشت. ممالک "ماورای جیحون" امروز به سرزمینهای اطلاق میگردد، که بین "سر دریا" و "آمو دریا" قرار دارند. (اعراب "سر دریا" یا "سیر دریا" را "سیحون" نامند). در تقسیمات جغرافیائی امروزی، "ترنس اوکسانیا" عبارت است از ممالک آسیای مرکزی یا آسیای میانه. در ترجمه کمبودهای دیگری از درک نامهای خاص، نیز وجود دارد، که درینجا مجال گفتن آنها نیست.

۳ - اصلاً میخواستیم کلمه "بویناک" را برای کوچه های کابل بیارم، که یکبار نهبی از نهانخانه دل بانگ برداشت، که زنهار اگر این "کلمه زشت" را در مورد کوچه های کابل مبارک استعمال نمائی. و اجازت بدهید که در همین ارتباط قصه ای را که مربوط به ۳۸ سال پیش میگردد، باز گویم (و باصطلاح "کج و معوج" فارسی ایران - بازگو کنم):

تازه عروسی کرده و جهت گذراندن باصطلاح "ماه غسل" ، مدتی را در المان سپری کرده و در بازگشت، راه زمینی را برگزیدیم، که از طریق ممالک اروپای شرقی و ترکیه و ایران، بسوی وطن راه می کشود. در قلمرو ترکیه با آن ریل های غراضه آن زمانش، بیشتر از دو شبانه روز منزل زدیم، که از استانبول شروع گردیده و هی میدان و طی میدان ، تا سرحد ایران کشیده میشد - فکر کنم سرحد "بازرگان" ایران. در کوچه ما مرد متوسط العمری جای گرفته بود، که از قضای الهی دری میدانست و از ادبیات دری آگاهی کافی داشت. گپ سر بزرگان شعر و ادب زبان دری آمد و به سر خداوندگار بلخ ، حضرت مولوی ( که ترکان وی را "مفلانا" Mevlana میخوانند) و سعدی و غیرهم. قطعه معروف شیخ اجل، حضرت سعدی شیرازی، را که از گل سرشوی و آن محبوب در حمام حکایت میکرد، این طور برایش خواندم:

گل خوشبوی در حمام روز      رسید از دست محبوبی بدستم  
بدو گفتم که مشکي يا عیبری      که از بوی دلآویز تو مستم  
بگفتا: من گیل ناچیز بودم      ولیکن مدتی با گیل نشستم  
جمال همنشین در من اثر کرد      وگرنه من همان خاکم که هستم

آن ادیب ترکی تبسمی ملیح کرده و بر طرز تلفظ اولین کلمه مصراع اول، خرده گرفته گفت: درست است که "گل" در مصراع اول، اصلاً با کسر گاف است، اما وقتی از دست "محبوب" میرسد، عین "گُل" است. بلی؛ باید آن را با ضم گاف و بشکل "گُل" تلفظ کنیم، چون آنچه از محبوب میرسد، عزیز است و ما اجازه نداریم که "گِل" او را غیر از "گُل" بخوانیم. اما بعد که "گِل" خود لب به سخن باز میکند، در آن وقت باید "گل" به کسر گاف تلفظ گردد. بر ظرافت خاص ادبی آن مرد آفرین گفتم.



این نکته که همیشه در گوشم طنین انداز بود، بر آنم داشت تا در مورد کوچه های عزیز کابل، کلمه "مُعَنَبَر" را در عوض "بویناک" بکار برم. من این "ادب بیان" را مدیون همان ادیب دریگوی ترک میدانم، که اینک بیشتر ۳۸ سال بعد از آن سرگذشت ، در نوشته ام میثراود.